

روانشناسی اعتراف

نویسنده: سید حسین مجتهدی

برگرفته شده از مجله آفتاب

تحولات اجتماعی که پیامد ضروری شرایط جامعه شناختی و اندیشه های فلسفه سیاسی است، وقتی در قرن بیستم به سوی مردمسالاری و رعایت حقوق بشر در کشورهای توسعه یافته حرکت کرد و به مدد توانمند شدن فن آوریهای رسانه های همگانی در سطح جهان، آگاهیهای سیاسی در سایر کشورها نیز رشد یافت، حاکمیت توتالیتر و خودکامه در برابر منتقدان سیاسی و دگراندیشان جامعه خود با توجه به فشار افکار عمومی و نیز نظارت نهادهای حقوق بشر نمیتوانستند به شیوه های گذشته که مبتنی بر آزارهای جسمانی بود دست به "توبه آفرینی" بیازند و "توب" بسازند. با توجه به این مطلب، آنها به سراغ مقوله ای دیگر که همانا "شکنجه سفید" بر اساس "آسیبهای روان شناختی" است رفتند و با توجه به پیشرفتهای علمی روان شناختی نوین، شیوه های جدیدی را برای اعمال فشار و اقرار و اعتراف گیری و در نتیجه سرکوب دگراندیشان، پی ریختند. در این نوشتار بر آنیم تا به اختصار و گذارا، مبانی علمی برخی از این "شکنجه های سفید" را بررسی نماییم و پیاوردهای آن را در ساختار روانی و به تبع آن جسمانی یک انسان، مطرح نظر قرار دهیم.

دو روانشناس مطرح در حوزه پژوهش پیرامون تنیدگی (استرس) به نامهای "هولمز" و "ریل" در سال ۱۹۶۷ به طبقه بندی عوامل تنیدگی زا پرداختند. در بین ۴۳ عامل زندان رتبه چهارم را با نمره ۶۳ (از صد نمره) کسب کرد، رتبه های قبل از آن به ترتیب عبارت بودند از: مرگ همسر، طلاق، جدایی دو زوج، البته بسیاری موارد زندان میتواند منجر به طلاق و جدایی نیز گردد و میزان تنیدگی در فرد تا نمره ۷۳ ارتقا یابد.

در میان زندان نیز سلول انفرادی و محرومیت حسی، تنیدگیهایی افزون بر آن در بر خواهد داشت. بسیاری از روانشناسان در پژوهشهای خود نشان داده اند که افراد ولو با وجود تقویت کننده های مثبتی چون پول قابل توجه نمیتوانند مدت زیادی در یک شرایط آزمایشی تحت محرومیت حسی قرار بگیرند. یعنی چیزی نشوند، لمس یکنواخت، میدان بصری یکنواخت، استشمام یکنواخت و . . . داشته باشند و عرصه ای برای حرکتهای گسترده بدنی در اختیار نباشد. استمرار چنین محرومیتی، توهمات دیداری، شنیداری و هذیان گویی در فرد به وجود میآورد. چنانچه یک پژوهشگر معتبر علوم رفتاری به نام "استوار" نیز به این مسئله اشاره دارد که جدید بودن اثر (مانند تجربیات محرومیت حسی) به افزایش شدت موقعیتهای تنیدگی زای منتهی میشود. تاثیر همزمان یا متوالی عوامل تنیدگی زا نیز یک اثر افزوده ایجاد میکند و درجه

مقاومت ارگانیز هر اندازه باشد، حتی یک اثر افزوده ضعیف نیز میتواند نتایج تاسف باری را به همراه داشته باشد.

پخش صدای خویشاوندان زندانی که در حال شکنجه شدن هستند، روزنامه ساختگی که نشان میدهد دوستان و طرفداران زندانی از او برگشته اند یا او را طرد کرده اند. یا علیه او موضع گیری کرده اند، اعلام خبر کاذب مرگ عزیزان و... از دیگر تنیدگی هایی است که میتواند برای ساختار روانی زندانی ضربه روانی مهلکی باشد. وابستگی تنیدگی شدید دائم با مرگ ناگهانی (حمله قلبی، سرطان خون و...) به اثبات رسیده است. آزمایشهای متعدد روانشناسی نظیر آزمایشهای "هاوروتیز" در سال ۱۹۷۶ و "ایدراگر" در سال ۱۹۷۱ نشان داده است که کلیه افرادی که مدتهای مدیدی در موقعیتهای تنیدگی زای شدید قرار میگیرند هرگز حالت سلامت جسمانی، زیست شناختی و روان شناختی پیشین خود را دوباره به دست نمیآورند. بسیاری اوقات این فشارهای روان چنانچه اشاره شد بدلی سازی میگردند و طولانی شدن زندان انفرادی با تنیدگی هایی که گفته شد زندانی را به قدری ضعیف میکند که توانایی مواجهه ذهنی خود را با تنیدگی مزمن شدید را از دست میدهد و مسائل مرتبط با آسیبهای روانی و جسمانی در او بروز مینماید. یکی از تنیدگیهایی که در این زمینه به ویژه برای زندانیان سیاسی محبوس در انفرادی در هم میآورند محرومیت از خواب است. طولانی ترین زمانیکه در آزمایش ها گزارش شده است که یک آزمودنی خود را در شرایط محرومیت از خواب قرار داده، یازده روز معادل ۲۶۴ ساعت بوده است. آزمودنی از شب سوم خصوصاً بین ساعت ۳ تا ۵ صبح بدون کمک دیگری نمیتوانسته است بیدار بماند. طی این زمان، آزمودنی دچار خطاهای حسی و توهمات دیداری شنیداری گردیده است. یعنی چیزهایی میدیده و میشنیده که دیگران که در شرایط عادی نمیدیدند و نمیشنیدند از روز چهارم افکار پارانوئاگونه یعنی "سوءظن بی مورد" داشتن در آنها بروز کرده است. در سوخت و ساز بدن، تمرکز و هشیاری تغییراتی به وجود آمده است. یعنی شرایط برای هر نوع تلقینی به فرد و بیشتر بدگمان ساختن او به محیط و نیز القای مسائل غیر حقیقی بسیار مهیا بوده است. چنانچه در محرومیت حسی نیز با این مسئله مواجه بوده ایم. در این شرایط، بازجویان، اقراریر و اعترافات دلخواه خود را میتوانند، بدون شکنجه جسمانی که اثرات آن به گونه ای عینی و به سهولت قابل ارزیابی است، از زبان متهم بشنوند. در شرایط محرومیت حسی نیز همین گونه است. سوءظن های بیمارگونه ناشی از محرومیت حسی یا محرومیت از خواب همراه توهمات دیداری و شنیداری و زمینه های القاءپذیری همسو با این توهمات، شرایط مناسبی برای "تواب سازی" است آن هم گونه ای که فرد زندانی، نه به عنوان خلاصی و رهایی اقرار و اعتراف میکند، بلکه در نظر خود او نیز این مسائل به صورت واقعی و حقیقی نمود و بروز دارد. از دیگر سو مطالعات روانشناسان نشان میدهد که بطور کلی خستگی مفرط و اضطراب، فرد را تلقین پذیر میسازد.

اما عوارض محرومیت از خواب در همین جا اتمام نمی پذیرد. بر اساس یافته های سایکوفیزیولوژیک، خواب انسان دو مرحله اساسی دارد: مرحله ۱ که با حرکات سریع چشم مواجهیم و امواج مغزی در این مرحله مانند حالت بیداری است، برای همین به آن "خواب متناقض" نیز میگویند. غالب خوابدیده ها در این مرحله است.

مرحله ۲ که خواب در این مرحله عمق بیشتری دارد. وقتی فردی در وهله هایی از خواب که مرحله ۱ است، از آن محروم شود در خواب جبرانی زمان طی مرحله ۱ افزایش می یابد و این افزایش موجب کاهش میزان صرف غذا در روز بعد و در نتیجه تضعیف قوای جسمانی میگردد. وهله های سوم و چهارم نیز برای حفظ و نگهداری انرژی حداقل برای دستگاه اعصاب مرکز اهمیت و سزایی دارند و اگر فرد از آن محروم شود باز میتواند با آسیب جسمانی مواجه گردد. در مجموع این تحلیل رفتهای جسمانی فرد را در برابر تنیدگی شکننده تر میکند و به مرور قوای ایستادگی خود را در برابر آنچه که برایش پذیرفته نیست از دست میدهد. آسیب شناسان روانی، در پژوهشهای خود نشان داده اند که بیماران محروم از مرحله ۱ تحریک پذیر و بی حال هستند. آزمایشی که بر روی موشها در این زمینه انجام گرفته است، نشان داده این محرومیت نشانگانی مشتمل بر ظاهر ضعیف و نحیف، ضایعات جلدی، افزایش مصرف غذا، کاهش وزن، افزایش مصرف انرژی، کاهش درجه حرارت و حتی مرگ را به وجود میآورد. باری، آنچه که گفته شد پیرامون تاثیرات تنیدگی زایان (استرسها) روانی در زندانهای انفرادی برای محکومان سیاسی (به ویژه) بود. حال باید دید انسان به گونه ای درونی و یا آموخته چگونه با این تنیدگی ها مواجه میشود.

یکی از مهمترین راههای چیرگی بر تنیدگی، حمایتهای عاطفی اجتماعی و خانوادگی است. روشی که در این راستا در برابر زندانی به کار میبرند آن است که به او میگویند توسط همفکران، دوستان و خانواده مطرود شده است و با فضا سازیهای خاص این مسئله را برای او مسجل جلوه میدهند تا در فرد زندانی، احساس تنهایی از جمله درونی ترین تجربیات او گردد.

روان شناسی به نام "میگر" در مطالعات خود پیرامون مواجهه با تنیدگی، به ساز و کارهای نظم دهی به تنیدگی مهاد اشاره مینماید و آنها را سطح بندی مینماید. در سطح چهارم، از هم پاشیدگی پایگاه روانی "من" در نظام روانی فرد که همسو ساختن انسان با واقعیت موجود بر عهده است چنان شدید است که میتواند به حالات توهمی، هذیانی و بالاخره روان گسستگی (گسست از واقعیت) منجر شود. حالات آشفتگی، بهت زدگی، رفتارهای نامنسجم، اختلالهای گفتاری، حالات پارانوایی و بدبینی های مرضی (حتی به قابل اعتمادترین افراد) و گریز از واقعیت نیز نمود و بروز مییابد. این بستر و محملی بسیار مناسب است که بازجو حتی از راهکارهای مواجهه یکی زندانی با تنیدگی در شرایط بحرانی، ابزاری مناسب برای قلب

واقعیت و نتیجه گیری دلخواهش و همسو ساختن زندانی با روند فکریش به گونه ای که او هیچ حس از اجبار و فشار و فریب خوردگی نداشته باشد، به دست آورد.

باری اما در تمام آنچه گفته آمد، به گونه ای ضمنی با این مسئله مواجهیم که در حکومت‌های خودکامه و توتالیتر، انسان به عنوان انسان فراموش شده است و یا باید در خدمت قدرت باشد و یا درهم شکند. دانشی چون روانشناسی نیز که باید در خدمت ارتقای بهداشت روانی انسانها و بهتر زیستن ایشان باشد، به صورت ابزاری برای یافتن راههای نوین ایجاد خفقان اجتماعی درمیآید و دریغی که انگیزه قدرت جویی بی مهار، این سان انسان را از خویش بیگانه میسازد. با این همه، به یقین زمانه شکنجه سفید نیز رو به زوال و اضمحلال است و شرایط پذیرش اجتماعی و اقناع افکار عمومی داخلی و جهانی دیگر وجود ندارد و تجربه های اجتماعی نشان میدهد که سازگار "توبه فرمایی" راه به جایی نخواهد برد.

آه ای صدای زندان آیا شکوه یاس تو هرگز

از هیچ سوی این شب منفور

نقبی به سوی نور نخواهد زد؟

آه ای صدای زندانی

ای آخرین صدای صداها . . .